

ماهیت علم و تکامل آن در آستانه ظهور

چند جلسه‌ای داشتیم درباره بحث علم و ماهیت علم در آخرالزمان بحث می‌کردیم. چرایی آن هم به این خاطر است که کلاً آنچه قرار است در آخرالزمان اتفاق بیفتد، باید در قبیل آخرالزمان تمهید شود. مثل اینکه فرض بفرمایید، وقتی قرار است کودکی در بیرون با دست و پا راه برود، قاعده‌اش این است که بتواند در قبیل این قضیه، در محور این قضیه، یکسری دست و پا درآورد تا این اتفاق برای او بتواند درست بیفتد. در این ماجرای بیست و هفت حرف علم نیز که در روایات آمده و فقط دو حرفش زمان ظهور حضرت آمده و پیدا شده، و بقیه‌اش در همان مقدار استقرار حضرت و قبیل استقرار حضرت انجام می‌شود (این قبیل چیز عجیب و غریبی نیست، یعنی یک خورده قبل، چیز خاصی نیست و فکر نکنید چیز عجیب و غریبی است) این را هم بدانید که این مسئله به معنای آن نیست که دو بیست‌وهفتم علم روشن شده است. چون حرف در معانی ما، به این معنا نیست که یکی از حرف‌ها مثل حروف الفباست که مثلاً دو حرفش می‌شود دو بیست‌وهفتم حروف، چنین نیست. حرف یک معنای بلندی دارد که اگر می‌بینید اهل بیت خودشان را می‌گویند «هنا حروف عالیات» ما جزو حروف بودیم، که جزو حروف بودن هم خودش یک معنایی دارد که می‌توان با افرادی که عرفان می‌خوانند، عملاً این بحث را درمیان گذاشت، اما دو بیست‌وهفتم نیست، حرف داریم تا حرف. مثل این نمودارهای نمایی اکسپوننشال هست که وقتی به انتهای خود می‌رسد، می‌بینید که به شدت دارد می‌رود بالا، آن قطعه‌ای که مثلاً یک قطعه کوچک است و روزی یک سانتی‌متر از آن نمودار هست، معادل مثلاً ده هزار برابر آن چیزی است که پیش‌تر از آن اتفاق افتاده بود. لذا آنچه از علم و ذخائر به‌ویژه روشن می‌شود، اینکه زمین ذخائر خودش را بیرون می‌ریزد، حالا اینکه اورانیوم و طلا و این چیزها بیرون می‌آید یک مسئله است؛ مهم‌تر از آن ذخیره‌ی وجودی انسان است که بروز می‌کند.

تحقق قدرت «کن فیکون» در آخرالزمان و نقش مؤمنان در تجلی ملکوت

ببینید توقعی که قرآن دارد، وقتی می‌فرماید «وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» ما ملکوت آسمان و زمین را به ابراهیم ارائه دادیم، که ملکوت آسمان و زمین یعنی همان مقام (کُنْ)، «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» آیات پایانی سوره مبارکه یاسین را ببینید، اینکه عرض می‌شود مؤمنین در آخرالزمان با (کُنْ) کار می‌کنند. یعنی شبیه بهشت عمل می‌کنند؛ همان‌طور که در بهشت «لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ» است، و هرچه اشتهايشان بکشد «وَفَاكِهَةٍ مِّمَّا يَتَخَيَّرُونَ» است، هرچه خودشان دلشان بخواهد است، این‌گونه می‌شود. در دنیا نیز به همین شکل خواهد شد و دنیا در آخرالزمان به این صورت درمی‌آید.

ممکن است بگویید ما چه کنیم؟ عرض می‌کنم، در بحث‌های ما ان‌شاءالله ادامه دارد. اگر سوره مبارکه یاسین را بیاورید، آیات پایانی این سوره این نکات را در بر دارد. (صفحه ۴۴۵) «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» لطفاً قرآن را نگاه کنید، حالا یا قرآن کاغذی یا قرآن دیجیتال، بالاخره قرآن است و از آنجایی که قرآن کتاب به نسبت مفیدی است؛ ما طلبه‌ها این‌گونه حس می‌کنیم. با اینکه خود خدا نظر دیگری دارد، اما ما نهایت هنرمان این است که فکر می‌کنیم قرآن کتاب نسبتاً به‌دردبخوری است، اگر واقعا فکر می‌کردیم کتاب به‌دردبخوری است که این معامله را با آن نمی‌کردیم. چون نسبتاً کتاب به درد بخوری است، ۵:۴۶.

«إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» «فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ» یعنی ملکوت شیء هم تکه‌ای از هستی است که به امر الهی به صورت (کن فیکون) جلو می‌رود. عرض این است که ۰۶:۲۹ برای همین دارد که «أَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» این‌ها نگاه در ملکوت نمی‌کنند، یعنی نظر در ملکوت نمی‌کنند، این یک توقعی است که در آخرالزمان برطرف می‌شود، کما اینکه که گفته‌اند «لولا تمریح فی قلوبکم و تکثیر فی کلامکم، لسمعتم ما اسمع و لرايتم ما اری» اگر این تمریح قلبی، اینکه مدام قلبتان را از این سو به آن سو می‌فرستید، و شیطان «یحومون حول قلوب بنی‌ادم» همین‌طور

مدام دارد در حریم قلب بنی آدم رژه می‌رود. اگر این‌ها نبود، شما می‌دیدید دیگر (لسمعتم ما اسمع) شما آنچه را که من می‌شنوم را می‌شنیدید، خلاصه دیگران هم بکنند آنچه مسیحا می‌کرد. پس این مسئله علم در آخرالزمان، مسئله‌ای بسیار مهم است.

تأملی بر رابطه علم و معنویت در تفسیر پدیده‌ها

(قطعا ساینس نیست، یعنی ساینس هم در آن هست، منتها ساینس با رویکرد وحیانی دیگر. یک موقع است شما دارید خلق خدا و فعل الله را بررسی می‌کنید. این غیر از این است، شما دیگر خودتان استاد علت و معلول هستید، شما نگاه کنید؛ مثلاً در چه ساینسی می‌شود پذیرفت وقتی که زنا زیاد شود، جوان‌مرگی زیاد می‌شود یا مرگ جوانان افزایش می‌یابد؟ در چه ساینسی می‌شود این را پذیرفت؟) ولی همین علت‌ها، علت‌های بیست که واقعاً در آیات و روایات هست «فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ سَيْلَ الْعَرِمِ» خلاصه این‌ها اعراض کرده‌اند که ما سیل آوردیم. یعنی این سیل لزوماً به این معنا نیست که گناهش حتماً تجاوز به حریم رودخانه باشد تا ساینس بتواند این را توجیح کند؛ نه، خیلی چیزها وجود دارد که در روز قیامت اصلاً همین‌طور است، می‌دانید که روز قیامت به دست سرالقدر و پشت‌صحنه‌اش مشخص می‌شود. برای همین است که شما خیلی وقت‌ها می‌فهمید. (اینجا من تصادف کردم؛ امام زمان خواست که من تصادف کنم. قرار بود زیر تریلی بروم و خوب شد که تصادف کردم. اینجا این خیر به این شکل رسید، و آنجا پایم شکست. چقدر خوب شد! اینجا این بلا به سرم آمد به خاطر آن نکته‌ای بود که آنجا اقدام کردم.)

گفتم خدمتان آقا شیخ رجبعلی خیاط را؟ پرسش چندبار ما را در حرم سیدالکریم دیده بود، گفته بود من خیلی دنبال شما بودم. گفتم: در خدمتیم. گفت: فردا بیایید خانه ما، می‌خواهم یکسری از اسرار پدرم را به شما بگویم و بروم. چون خیلی پیر بود. بعد می‌گفت ما راننده تاکسی بودیم. هم‌سرم سردرد شدیدی گرفته بود، به صورتی که چهار پنج روز سرش درد می‌کرد و هیچ مسکنی اثر نمی‌کرد و واقعاً ما را مستاصل کرده بود. راننده تاکسی هم بودیم، داشتیم می‌رفتیم که دیدیم آشیخ رجبعلی کنار خیابان ایستاده است. به هم‌سرم گفتم برو عقب بنشین. رفت عقب و شیخ را سوار کردیم و کمی که جلوتر رفتیم، گفتم بد نیست یک طرح موضوعی هم بکنیم، گفتم: آقا، خانم من چهار پنج روز است سرش درد می‌کند، ایشان سرش را پایین انداخت و بعد بلند کرد و یه کتی گفت: همشیره بچه را این‌گونه نمی‌زند! بعدش گفت بروید یک شیرینی یا اسباب‌بازی بخرید که از دلش دریاورید. می‌گفت ما او را رساندیم و رفتیم یک چیزی گرفتیم و خانمم این قضیه از دل بچه درآورد و انگار آبی بود روی آتش! و یکدفعه سر هم‌سرم خوب شد. خب این مستند به همین چیزهاست که «و لا نَكْبَةُ و لا صُدَاعٌ إِلَّا بَدْنٍ» ما چقدر از این روایات داریم، حالا استاد علت و معلول آقای سراج هستند، دیگر خودشان این قدر علت و معلول کار کرده‌اند که دیگر واقعاً اگر کسی مجموع روایات را ببیند، می‌فهمد که ساینس نمی‌تواند این چیزها را پشتیبانی کند. چون آن به هرجهت دو بعدی است و هرچقدر این دو بعدی‌ها را کنار هم بگذارید و برهم گذاری کنید، چیز سه‌بعدی درست نمی‌شود. این بحث مفصل است، می‌ترسم از بحث خارج شویم، وگرنه یک بحث جدی دارد. برای همین است که عقلانیت قرآن توجیه‌ناپذیر به عقلانیت است، یعنی سایه‌ای از آن عقلانیت می‌افتد و دو بعدی می‌کند قضیه را. و ممکن است یک چیزی را توجیه کند، ولی اصلاً این آن نمی‌شود. به همین دلیل هم گفته‌اند که اگر از آغاز صبح ازل تا انتهای شام قیامت همه عقل‌ها جمع شوند، قرآن تولید نمی‌شود.

اینکه دارد «قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا» یعنی همه جن و انس را هم جمع کنید باز هم قرآن از آن به دست نمی‌آید، این یک نوع خاصی از عقلانیت است، یعنی یک عقلانیتی که همه جن و انس را هم جمع کنید چیزی از آن در نمی‌آید. آن موقع این بیست و هفت حرف علم، بخشی از ذخائرش ذخائر وجود آدمی است. آدمی می‌تواند این اتفاق برایش بیفتد و در آخرالزمان می‌افتد. یک چیزی هم هست اینکه این‌ها را به داشتن موبایل و تکنولوژی توجیح نکنید، که همدیگر را می‌بینند و نگاه می‌کنند و همدیگر را می‌بینند، این حرف‌ها که دیگر به ایمان و آخرالزمان احتیاج ندارد که بخواهند با قیامت و این چیزها مقایسه اش کنند.

تفکیک میان نبی، رسول و محدث در معارف اسلامی

من می‌خواهم یک بحث مهمی را به همین مناسبت عرض کنم، ولی احتمالاً فقط بتوانم مقدماتش را بگویم. شما فعلاً فکر کنید که هیچ ارتباطی به معرفت‌المهدی ندارد، اما جلسه بعد می‌بینید که ربط دارد. فعلاً به عنوان یک بحث مستقل گوش دهید. این بحث در حوزه بحث خواب و ارتباط انبیاء با خواب و چگونه رویابینی است. ببینید، یک چیزی در معارف ما به لحاظ بحث‌های حوزه کتاب الحجة، یک چیزی داریم که فرق بین نبی، رسول و محدث چیست. از زاویه ملکی در حقیقت، و اینکه چگونه دارد به او وحی می‌شود، ذیل این آیه‌ای که درباره حضرت موسی است که «إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصًا وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا» که مخلص و رسول نبی بود، یا عباراتی شبیه اینکه «مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَمَّتْ أَلْفَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ» معلوم است که این تفکیک قاطع شرکت است. این قاطع شرکت است یعنی چی؟ یعنی به هر جهت رسول و نبی باید یک فرقی بکنند دیگر، ممکن است یکسری رسول داشته باشیم که نبی هم باشند، ۱۷: ۱۵ ولی این دوتا عنوان است.

در اینجا ائمه فرق رسول و نبی را توضیح داده‌اند. من روایتش را برای شما بخوانم. این روایتی که می‌خواهم بخوانم، در کافی شریف است. در جلد یک، صفحه صد و هفتاد و هفت، یک بابی به نام «بَابُ الْفَرْقِ بَيْنَ الرَّسُولِ وَ النَّبِيِّ وَ الْمُحَدِّثِ» رسول، نبی و محدث، دارد که «سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ كَانَ رَسُولًا نَبِيًّا مَا الرَّسُولُ وَ مَا النَّبِيُّ» رسول کیست و نبی کیست، «قَالَ النَّبِيُّ الَّذِي يَرَى فِي مَنَامِهِ» نبی ملک را در خواب می‌تواند ببیند «وَ يَسْمَعُ الصَّوْتِ» صوتش را هم می‌شنود، «وَ لَا يُعَايِنُ الْمَلَكَ» در بیداری صوت آن را می‌شنود ولی نمی‌تواند ملک را ببیند. این چه می‌شود؟ این می‌شود نبی. «وَ الرَّسُولُ الَّذِي يَسْمَعُ الصَّوْتِ» صوت را می‌شنود، «وَ يَرَى فِي الْمَنَامِ» در خواب هم می‌بیند «وَ يُعَايِنُ الْمَلَكَ» همچنین، ملک را در بیداری نیز می‌بیند. پس نتیجه چیست؟ رسول کلاً یک گام بالاتر از نبی است. نبی می‌تواند در خواب ببیند، ولی در بیداری نمی‌تواند ببیند و فقط صدا می‌شنود، اما رسول نه. رسول در بیداری و خواب نیز می‌بیند و صدا هم می‌شنود. به این چه می‌گویند؟ به این می‌گویند رسول.

(يَسْمَعُ الصَّوْتِ) حالا امام یا محدث چیست؟ امام من حیثیت امامتش است. نه اینکه جایگاه امامت، گاهی اوقات جایگاه امامت مشابه جایگاه رسالت است، نه! من حیث عنوان امام محدث، این‌هایی باهم فرقی ندارد امام به این معنا که (يَسْمَعُ الصَّوْتِ وَ لَا يَرَى وَ لَا يُعَايِنُ الْمَلَكَ) او صوت را می‌شنود، فقط نمی‌بیند، فرقی این است، وگرنه صوت را می‌شنود ولی چهره را نمی‌بیند. بعدش هم «ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَ لَا نَبِيٍّ» تا ادامه‌اش. که اگر این را تعبیر کردند، در روایات ما گفته شده که «وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ وَ لَا نَبِيٍّ وَ لَا مُحَدِّثٍ إِلَّا إِذَا تَمَمَّتْ أَلْفَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ» این یک معنایی دارد، نه اینکه آیه را دارند تغییر می‌دهند یا دستکاری می‌کنند. ملاکا در آیه چیزی وجود دارد که آن ملاک کلمه‌ی اضافی را که در آن‌جا آورده‌اند را توجیح می‌کند. باز دقت کنید، این به معنای دستکاری کردن آیه نیست. این هم در جای خود یک بحث طلبگی دارد و باید در جای خود به آن پرداخته شود.

این وضعیت نبی و رسول است، رسول را که می‌بینید او امکان بیشتری دارد. نبی یک مخزن آب است. یک مخزن آبی است که تشنه‌ای باید کنار آن بیاید و آب بنوشد. اما کسی که رسول است یا کار رسولانه انجام می‌دهد، او چون چشمه است، مخزن نیست. او طبیب دوار است، طبیب مطب زده نیست. طبیب مطب زده اینجوری است که (بیماران خودشان بیایند مطب و مشک‌شان را حل کنند.) ولی طبیبی که دارای مطب است تقریباً حاذق است و مشکل را حل می‌کند، اما طبیب دوار رسول است، نه نبی. اوست که دارد دوره‌گردی می‌برد و تمام آنچه که در مطب دارد باید پرتاب‌ش در عقب کامیون این باشد تا برود و به طبابت پردازد. او چشمه‌ای است که باید برود به این طرف و آن طرف سر بزند، نه مخزن آبی که تشنگان باید نزد او بیایند، او می‌رود پیش تشنه، نه اینکه تشنه بیاید پیش او. از این جهت کسانی که این مقام را می‌پذیرند و تقبل می‌کنند، این‌ها را به یاد داشته باشید که بعداً قصد دارم در هفته‌ی آینده، به شرط حیات و شرایط دیگر، از این مطالب استفاده کنم. خداوند امکان بیشتری اساساً در اختیار این‌ها می‌گذارد. امکان و توانمندی‌ای که خدا به رسول می‌دهد به نبی نمی‌دهد، کسی که رسول و چشمه جوشان است، تا خودش را به تشنگان برساند، طبیعتاً امکان بیشتری دارد. او پشتش به وحی گرم‌تر است.

اما این چه می‌شود؟ این می‌شود مسئله تفاوت بین نبی و رسول و حالا محدث، که محدث هم نمی‌بیند ولی کاملاً می‌شنود و در حال پیشروی است. حالا بعداً به این موضوع خواهیم پرداخت.

تفاوت خواب و رؤیا در قرآن: از منام تا برهان

واضح است که یکی از تفاوت‌های جدی در حوزه خواب و منام این‌ها است. حالا اینکه خواب و رویاهای آنان چه تفاوت‌هایی با همدیگر دارد، باز برخی از خواب‌ها به گونه‌ای است که اصلاً دیدن متن واقع است، مثلاً مانند آنچه حضرت ابراهیم دیدند که «أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَى» (سوره مبارکه صافات آیه ۱۰۲، صفحه ۴۴۹) و (سوره مبارکه یوسف صفحه ۲۳۹) ببینید اینجا نوع خوابی که دیده یا منامی که مشاهده شده، که متأسفانه گاهی با بی‌دقتی (خوبیش را تأویل کن نی ذکر را) حالا معنی‌اش معلوم می‌شود «فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيُ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَىٰ فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَىٰ» (سوره مبارکه صافات آیه ۱۰۲) «اروی فعل ماضیست یا مضارع؟ فعل مضارع است، (إِنِّي أَرَىٰ) یعنی به ملکوت وصل شده و دارد از ملکوت خبر مستقیم می‌دهد، نه اینکه من خواب دیدم، آن مال حضرت یوسف است که «إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ، رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ» اصلاً جنس این جور چیزها نیاز به تعبیر ندارد. نیاز به تأویل ندارد جنسش. چرا؟ چون شما به علت آن معلول وصل شده‌اید. زمانی که ملکوت علت تمامی مراتب پایین‌ترش است، بحث کمی سنگین است. می‌دانم سنگین است، اما فعلاً با من همراه باشید.

زمانی که شما به معلول وصل می‌شوید، در برخی مواقع می‌خواهید از معلول به علت پی ببرید. این می‌شود همان تعبیری که به آن‌ها تعبیر و استدلال آئی می‌گویند. یک موقع اساساً خود علت است و معلول پی این است. برای همین (إِنِّي أَرَىٰ) من دارم مشاهده می‌کنم، نه اینکه من قبلاً دیده‌ام که از نظر شما چگونه است، (إِنِّي أَرَىٰ فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ) (این منام نبوده حالت منامیه بوده، دقیقاً این معلوم است که حالت منامیه است. نه اینکه من اکنون خوابیده‌ام و دارم خواب می‌بینم. این به این معنا نیست که، مشخص است که حالت منامیه است) منامیه است چون با حالت انعزال از عالم ماده صورت می‌گیرد.

و البته قوتی که حضرت ابراهیم دارد، گواه بر آن خود همین آیات است که، همزمانی که دارد می‌گوید (إِنِّي أَرَىٰ) دارد با حضرت اسماعیل سخن می‌گوید، یعنی سر او در آسمان است و پاهایش بر روی زمین. یعنی این قدر قدش بلند است که می‌گوید (إِنِّي أَرَىٰ فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ) این (أَرَىٰ فِي الْمَنَامِ) است «فَانظُرْ مَاذَا تَرَىٰ» نظر تو چیست؟ «قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ» او هم می‌داند قضیه چیست، می‌فهمد حالت منامیه به علت وصل است، می‌گوید «مَا تُؤْمَرُ» را انجام بده، این یک امر است، این امری است که در ملکوت عالم مشخص است که من باید این امر را انجام بدهم، «سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا» که با چیزهایی که «قَدْ صَدَّقْتُ الرُّؤْيَا» این رویا به معنای خواب نیست، همانطور که منام به معنای خواب نیست. از صد در صد رویا این دیدن است، رویا یک نوع دیدن است.

کما اینکه «وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَىٰ بُرْهَانَ رَبِّهِ» برهان دیدنی است. یک موقع برهان استدلال است که دیدنی نیست، مثلاً آنجا که این گونه نبوده، حضرت یوسف در همان‌جا برگردد بگوید: نه، این کار زشتی است، عزیز مصر فلان، من تنم به آلودگی بخورد فلان می‌شود، بعد پرونده قضائی تشکیل می‌شود و من آبرویم می‌رود و... این‌ها که نبوده است. این دیدنی‌ها «لَوْلَا أَنْ رَأَىٰ بُرْهَانَ رَبِّهِ»

مکاشفه‌های فتیان در معیت حضرت یوسف

(سوره مبارکه یوسف، صفحه ۲۳۹) را ببینید، آیات ۳۳ و دیگر آیات واقعاً زیبا هستند. «وَدَخَلَ مَعَهُ السَّجْنَ فَتَيَانٌ» با او دو نفر از فتا، که می‌دانید تعبیر فتا، تعبیر بسیار مثبت و سطح بالایی است، که حتی برای اصحاب کهفی که در روایات هست، این‌ها پیرمرد بودند، می‌گوید «إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَزِدْنَاهُمْ هُدًى» چرا به این‌ها می‌گوید فتا و جوان؟ به دلیل اینکه هنوز دست نخورده هستند و حتی در پنجاه و دو سالگی هم دست نخورده هستند. و این‌ها جوان هستند، تعبیر «جوان» در تعبیر قرآنی و فتا به جوانمردی و فتوتی اشاره دارد که ناشی از فطرت پاک است. این را من در گذشته مفصلاً توضیح داده‌ام و اکنون نمی‌خواهم به آن پرداخته و ادامه دهم. (وَدَخَلَ مَعَهُ السَّجْنَ فَتَيَانٌ) معلوم است که کلاس‌های عرفانی که حضرت یوسف در

آنجا برگزار کرده بود، بعداً مشخص خواهد شد، یک قابلیت خاصی به شاگردانش داده است که به همت عارف، در حقیقت به همت حضرت یوسف، اینها خیلی بزرگ شدند، خیلی بزرگ شدند در حالی که در معیت او هستند (وَدَخَلَ مَعَهُ السَّجْنَ فَتَيَانٍ) در معیت حضرت یوسف قرار می گیرند.

«قَالَ أَحَدُهُمَا» یکی از آنها چه می گوید؟ نمی گوید خواب دیدم که، سریال حضرت یوسف کلا این تیکه هایش را به باد داده، «قَالَ أَحَدُهُمَا إِنِّي أَرَانِي أَعْصِرُ خَمْرًا» الان من خودم را در همین وضعیت مشاهده می کنم. این همان حالت مکاشفه است. این هم فعل مضارع است دیگر ماضی که نیست، (إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كُوكَبًا) که نیست، (إِنِّي أَرَانِي أَعْصِرُ خَمْرًا) من الان دارم خودم را در این وضعیت مکاشفه می کنم. «وَقَالَ الْآخَرُ» آن دیگری گفت: «إِنِّي أَرَانِي أَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسِي خُبْرًا تَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ» من در وضعیت مکاشفه به این شکل قرار گرفتم. اینها اهل مکاشفه بودند. برای همین می گویم که چه دوره‌هایی حضرت یوسف قبل از زندان برای اینها برگزار کرده بود که اینها در معیت یوسف محسوب می شدند و این قدر موجودات بزرگی بودند که، سریال حضرت یوسف اصلاً اینجوری نشان نمی دهد. انگار مثلاً حضرت یوسف آمد، بعد دو نفر دیگر هم آمدند، یا آن‌ها بودند بعد حضرت یوسف و اینها آمدند، بعدش هم اینها خواب دیدند، اینها خواب ندیدند که، مکاشفه کردند! به همت معیت یوسفی اینها اهل مکاشفه بودند.

مثالی ساده

این همان چیزی است که زمانی که فرد، مثل وای فای که هات اسپات می کنی و تا فاصله‌ای مشخص این اتصال رخ می دهد. حالا یک مقدار بروی آن طرف‌تر با خرخر می‌گیرد بعد دیگر نمی‌گیرد، این گونه نیست که این می‌گیرد و بقیه نمی‌گیرند. به طور کلی، انبیاء روی حالت هات اسپات است، چون در حالت هات اسپات است به همین علت است که شارژ آن‌ها خیلی زود تمام می‌شود و دائم می‌گویند: «شب‌ها بزن در شارژ!» حالا یک موقع هست شما سیمکارت گوشی خود را قطع کرده‌اید، داده‌اش را قطع کرده‌اید، هات اسپاتش را قطع کرده‌اید، معلوم است که خیلی به چیزی احتیاج ندارد، حالا اگر سه چهار روز یک بار شارژ خالی کند.

ولی به پیغمبر می‌گویند «يَا أَيُّهَا الْمُرْمَلُ فِيمَ اللَّيْلِ إِلَّا قَلِيلًا» «نِصْفَهُ أَوْ انْقُصَ مِنْهُ قَلِيلًا» «أَوْ زِدْ عَلَيْهِ وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ» چرا؟ «إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا» از این طرف هات اسپات روشن است، از آن طرف وای فای، مدام داری می‌گیری می‌روی در حالی که این کار باعث خالی شدن شارژت می‌شود. باید شب‌ها آن را به شارژ بزنی. اتفاقاً کسانی که در معیت او هم هستند همین‌طورند؛ «إِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ أَنَّكَ تَقُومُ أَدْنَى مِنْ ثُلُثِي اللَّيْلِ وَنِصْفَهُ وَثُلُثَهُ وَطَائِفَةٌ مِنَ الَّذِينَ مَعَكَ» آن (طَائِفَةٌ مِنَ الَّذِينَ مَعَكَ) هم زود شارژ خالی می‌کنند، چون دارند همان کارها را می‌کنند، آیا منظورم روشن نیست؟ می‌خواستم با مثال‌های امروزی بگویم که روشن‌تر شود.

نکاتی درباره محسنین و درک پشت‌صحنه‌های معنوی

«نَبِّئْنَا بِتَأْوِيلِهِ» إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ» چون تو محسنی، قاعدتاً باید از این مسائل آگاه باشی. توجه داشته باشید که این عبارات را که می‌خوانم، بعدها به کار خواهند آمد. (نَبِّئْنَا بِتَأْوِيلِهِ) تو باید پشت‌صحنه اینها را خبر داشته باشی. من انقدر را دارم می‌بینم، اما یک پشت‌صحنه‌هایی وجود دارد که تو آن‌ها را درک میکنی، چرا؟ چون تو انسان خوبی هستی؛ البته محسنینی که اینها می‌گویند. چون یک موقع هست می‌گویند طرف آدم خوبی است مثلاً فرض کنید کسی چیزی به دست می‌گیرد و به دیگران آب می‌دهد. این خوب است، اما کسانی که خودشان خیلی بزرگ هستند و می‌گویند «نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ» (تو از محسنین هستی) این همان محسنین سوره ذاریات است که حالا فعلاً کاری نداریم، بحث محسنین به تعبیر حضرت علامه حسن‌زاده علیه‌الرحمه، در قرآن بحث بسیار ناقلاپی است. که چگونه یک چیزهایی می‌گوید بعد می‌گوید «كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ» «أَتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ» ما با محسنین همین کار را می‌کنیم. یک ایتهای علم به آن‌ها می‌کنیم، عملاً دارم بحث و نتیجه‌اش را به تدریج برایتان روشن می‌کنم. ولی اجازه دهید فعلاً به نتیجه کار نپردازیم.

«قَالَ لَا يَأْتِيكُمَا طَعَامٌ تُزْرَقَانِهِ إِلَّا نَبَأُكُمَا بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمَا» «ذَلِكُمَا مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي» «إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ» بعد می گوید که چگونه انسان می تواند به این نقطه برسد که برود به ملکوت سری بزند که سر القدر و پشت صحنه را بگیرد. این ها می گویند «إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ» تو محسنی و باید طبق قاعده این چیزها را بدانی، مثل این است که به ما می گویند (مگر شما طلبه امام زمان نیستید؟ شما باید دعا کنید. پس شما باید مستجاب الدعوه باشید.) اگر واقعاً چنین است، پس دعاهایتان باید مورد اجابت قرار گیرد. این طور نیست که بگویید "من یکسری فقه و اصول می خواهم"، این مسائل ربطی به این ندارد که دعاهایمان بگیرد یا نگیرد! به این ها ارتباط ندارد، شما طلبه امام زمان هستید؛ پس یک عالمه دارید نماز شب و روایت و حدیث می خوانید. نتیجه این حرف این است که تو باید قابلیت یک چیزهایی را داشته باشی.

ما گاهی به شوخی به این مسائل اشاره می کنیم. حالا در آخرالزمان هم اتفاق می افتد، در «نُؤْلَةُ مِنَ الْأُولِيْنَ» هم چنین چیزی رخ دهد. می گویند در نجف اگر طلبه ای طی الارض نداشت خیلی تابو بود. می گفتند تو چه طلبه ای هستی که طی الارض نداری؟ مگر می شود طلبه طی الارض نداشته باشد! ما اصلاً به این آپشن ها فکر نمی کنیم، چون فکر می کنیم این ها به طلبگی ارتباطی ندارند و این چنین برخوردی می کنیم. می گوید آئی، می گوید می دانید چرا این گونه شده؟ قرآن هم نمی گوید چه ربطی دارد؟ ایشان از محسنین بوده که بوده، چرا (نَبَّأْنَا بِتَأْوِيلِهِ)؟ چرا من باید پشت صحنه اش را بدانم؟ می گوید می دانی چیشده که من این پشت صحنه ها را می فهمم؟ «إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ» یک، من روش قومی که (لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ) ایمان به خدا، ایمان به غیب و ایمان به معادلات خدا ندارد را ترک کرده ام، در حال ترک هستم بلکه ترک کردم. «وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ» کسانی که باور به آخرت ندارند، یا نظریاً قبول ندارند یا عملاً، کسی که واقعا هرکاری از دستش برمی آمد الان آخرت را قبول ندارد. من این را ترک کرده ام، نه اینکه فقط ترک کرده ام، یک چیزی هم بده بزینم.

تأویل رؤیا و علم الهی در قرآن: حقیقت توحید و احسان

چی بده بزینم؟ «وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ» «مَا كَانَ لَنَا» می خواهد یک تأویل رویا بکند، اول دارد یک منبر برای این ها می رود که معلوم شود این گمانی که شما به من پیدا کرده اید دلیلش چیست تا به شما بگویم، «مَا كَانَ لَنَا أَنْ نُشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ» عمراً آن روشی نیست که ما می خواهیم به کار بگیریم «ذَلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا وَعَلَى النَّاسِ» این جزو فضل هایی است که بر ماست و بر ناس هم هست. این فقط فضلی نیست که بر ما هست، این فضلی است که بر ناس هم هست. اگر این بخش را هم نمی گفتند، ما همین نتیجه را می گرفتیم که (إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ) آن چیزی که باعث می شود شما پشت صحنه و ملکوت را درک کنید، احسان است. احسان به تعبیر سوره ذاریات نه به معنای نیکوکاری؛ (ای Usa) به این معنا نیست، احسان به همان معناییست که خود قرآن می گوید «وَلَنِكَرَنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ» «يَا صَاحِبِي السَّجْنِ» یعنی توحید محض، «يَا صَاحِبِي السَّجْنِ أَرَبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ» ارباب متفرق بهتر است، بهترش هم افعال تعیین محفل تفضیل، نه اینکه ارباب متفرقه هم خوب است این هم خوب است، این بهتر است، نه (أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ) «مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ» این هاست که فریب داده به اینکه فکر می کنند این ها یکسری مشرک بودند. «مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءَ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَأَبَاؤُكُمْ» شما چیزی را از او عبادت نمی کنید، مگر همین اسمای بی مسما را. اسم بی مسما باز در قرآن معنی دارد. من اکنون نمی خواهم به آن بحث پردازم.

اسمی که الحاد درست می کند، «يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ» یعنی شخص با رفتن در اسم و گیر افتادن در یک اسم، ملحد می شود. یعنی می رود اسم خدا را گیر می آورد، اما ملحد می شود. همین کارهایی که اکنون ساینتیست های ما انجام می دهند. یعنی وارد یک اسم می شوند، اما از آن اسم مسما در نمی آید. فقط اسم درمی آید که این هم (آش باشد با جاش) این بحث بسیار مفصل است، کسانی که عرفان خوانده اند، می فهمند من چه می گویم.

«إِلَّا أَسْمَاءَ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَأَبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ» «إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ» حکم فقط برای خداست، رساندن جامعه به (إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ) این کلا زمینه و قابلیت است برای چه اتفاقی؟ برای اتفاقی که شما پشت صحنه بفهمید و عالم این است

که شما وقتی پشت صحنه‌ها را ببینید، آنجا علم دارد خودش را نشان می‌دهد. نه اینکه شما فقط ظاهرش را بفهمید. ظاهرش یک سنگی است که افتاده است، ظاهرش این است که من خوابم برده و تصادف کرده‌ام، اینکه علم نیست، اگر شما توانستید پشت صحنه آن را بفهمید مهم است، این علم است. وگرنه کار پلیس است دیگر، او می‌آید نگاه می‌کند و می‌گوید: خوابالو بوده، در اینجا فرمانش پیچیده و ایربگ‌هایش کار کرده و چون بی‌خوابی مطلوب بوده زده، بالاخره یک زاویه ای وجود دارد که باید با آن زاویه بزنی تا ایربگ‌ها باز شود وگرنه اگر به این زاویه دقت نکنید باز نمی‌شود. این‌ها توضیح واضح است که کارشناس تا یک حدی می‌تواند تشخیص دهد، وگرنه درمورد پشت صحنه‌اش، باید بگوید چطور این اتفاق برای من افتاده؟ این را بگو. این علم است؛ علم اصلی این چیزهاست.

«أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ» ذَلِكِ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَئِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» که پس از آن تأویل رؤیا را بیان می‌کند. پس رؤیایی که در خصوص انبیاء است و قواعدی که در انبیاء و رسولان دارد صدق می‌کند، همان قواعدیست در انسان‌ها هم صدق می‌کند. (هیچ) هیچ هم کلمه‌اش هیچ است، هیچ تفاوتی هم با همدیگر ندارند. از این جهت است که حالا این مقدمه‌ای که عرض کردم، درباره مسئله خواب و رؤیا و چه چیزهایی (والمحدث) اصوات را می‌شنود و به واسطه وجود اصوات یک چیزهایی می‌فهمد و ملهم و محدث است. برای همین است که در امام رضا علیه‌السلام می‌گویند «انی احب أن يكون المؤمن محدثاً» این سخن، بسیار مهم است. من امام رضا می‌پسندم که مؤمن، اهل کشف و شهود باشد، حتی با او صحبت کنند. این یک بحث مهم است.

نکات پایانی

این بحث‌ها به بحث معرفه‌المهدی ارتباط دارد، ولی باید ابتدا بخوانید در بحث الهام، که الهام و تحدیث چگونه می‌تواند با مؤمن انجام شود و اتفاقاً این مسیری است که فرد باید در خودش بگشاید، این‌طور نباشد که فکر کند، یعنی مقدمات دارد. مانند اینکه فرد بخواهد در یک مسابقه‌ای شرکت کند. در آن مسابقه، یکسری آیت‌هایی از او می‌گیرند، مسابقات مسترالمپیا و مشابه آن را دیده‌اید؟ معلوم است مسابقه هدفش چیست، یک فیگور، یک حرکت اسکات، یک پاس و از این قبیل چیزها می‌گیرند. فرد می‌داند که مسابقه‌اش همین است. پس باید همان مسابقه را تمرین کند. یکسری تمرینات دارد که باید انجام دهد، تا این آدم، آدم مستعد آخرالزمان شود.